

«داغ» از نشان تا درمان

علی جهانشاهی افشار^{*۱}

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۸، تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۶)

چکیده

بشر از نخستین روزی که پای بر پهنه هستی نهاد، برای بقا به شناسایی محیط اطراف و گاه مواجهه و مبارزه با تهدیدهای فراروی خویش پرداخت و ابزارهای مختلف را به منظورهای گوناگون به کار گرفت تا به هر طریق ممکن از جان و متعلقات خود محافظت کند. از جمله این ابزارها داغ بود که بشر از زمان‌های بسیار دور به دو منظور نشانه‌گذاری و درمان از آن استفاده می‌کرد؛ هرچند به یقین نمی‌توان اظهار داشت که کدام کاربرد، مقدم بود.

نویسنده در این مقاله، ابتدا به جنبه نشان و سپس وجه درمانی داغ می‌پردازد. نشان داغ بر اندام‌ها و اعضای بدن بردگان، دشمنان و حیوانات به منظور ایجاد تمایز و ثبت مالکیت و درباره مجرمان به علامت گنهکاری زده می‌شد و در کاربرد درمانی، به گمان برخی به‌عنوان آخرین درمان برای علاج بیماری‌های مختلف انسان و دام به کار می‌رفت. مهم‌ترین عرصه کاربرد درمانی داغ، نهادن بر زخم برای جلوگیری از خونریزی و عفونت بود. در مقاله حاضر، هر دو جنبه کاربرد داغ در ادبیات فارسی، تاریخ و فرهنگ عامه طبقه‌بندی و بررسی شده است.

۱. عضو هیئت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول)

* ajahanshahiafshar@gmail.com

واژه‌های کلیدی: داغ، الکی، نشان، درمان، فرهنگ عامه، ادبیات فارسی.

۱. مقدمه

مطالعه آداب و رسوم پیشینیان و کیفیت تعامل آنان با دنیای اطرافشان، سهم مهمی در شناسایی بسیاری از مسائل گوناگون ادوار گذشته و کهن دارد و تحقیق و بررسی در آن‌ها می‌تواند راه‌گشای بسیاری از مجهولات بازمانده روزگاران دیرین باشد. متون ادبی و تاریخی و فرهنگ شفاهی بستر مناسبی است که همچون گنجینه‌ای گران‌بها در کنار رسالت اصلی خویش، بسیاری از این آداب و رسوم را حفظ کرده است و با تحقیق و بررسی در این آثار می‌توان به مسائل بسیاری - که برای شناسایی تمدن اقوام و ملل ضروری است - دسترسی پیدا کرد. میل به بقا آدمی را واداشت که نیروهای مخالف خود و در بیانی گسترده‌تر، هستی خویش را - به‌خصوص آنچه هستی او را به خطر می‌انداخت - بشناسد، بر تعلقات خویش مهر مالکیت بزند و برای حفظ جان خود بکوشد. تلاش برای اثبات مالکیت، یکی از عرصه‌هایی بود که توجه بشر را به خود جلب کرد، لذا برای اثبات مالکیت بر تعلقات خود به‌خصوص چهارپایان و بردگان، مجبور به چاره‌اندیشی شد. انسان در این راه از نشانه‌گذاری به وسیله «داغ» کمک گرفت و با قرار دادن فلز گداخته - که نشان خود را بر آن نقش کرده بود - بر عضوی از بدن حیوان یا انسان، مالکیت خود را بر او تثبیت کرد و گاه نیز این‌گونه علامت را نشان گنجهکاری گنجهکاران قرار داد و آن را بر اندام، به‌خصوص پیشانی آنان مهور کرد. به‌کارگیری داغ در زندگی بشر، به همین موارد محدود نمی‌شد و در عرصه‌ای حیاتی‌تر، اساسی‌تر و گسترده‌تر از آن برای درمان استفاده می‌کردند، تا آنجا که در مواردی «داغ آهنین» را آخرین دوا می‌دانستند. این شیوه درمانی که در دوره اسلامی، بیشتر با معادل عربی آن، یعنی «الکی» به‌کار می‌رفت، پیشینه‌ای بسیار کهن دارد.

فرهنگ عامه، ادب فارسی و متون تاریخی از گذشته‌های دور بر کاربرد داغ با هر دو هدف یادشده گواهی می‌دهند و از آنجا که به داغ و شیوه‌های متعدد کاربرد آن، فراتر از

توضیح لغوی در فرهنگ لغت‌ها، پرداخته نشده، لازم است به طور مفصل به این امر پرداخته شود. از این‌رو، نویسنده بر آن است که انعکاس این رسم (استفاده از داغ) را در ادب فارسی، متون تاریخی و فرهنگ عامه بررسی و طبقه‌بندی کند.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهشی که در پهنه ادبیات فارسی، متون تاریخی و فرهنگ عامه به مسئله داغ پرداخته باشد، یافت نشد. تنها پژوهشی که در این باره به دست آمد، مقاله‌ای با عنوان «ابزارهای جراحی به روایت زهراوی» (ضمیمه ش ۱۵ مجله پیام بهارستان، دوره ۲، س ۴، بهار ۱۳۹۱) تألیف عیوض هوشیار و یوسف بیگ‌باباپور است که نویسندگان، ابزارهای جراحی را از کتاب زهراوی انتخاب و معرفی کرده‌اند. بخشی از این ابزارها، شامل ابزارهای داغ است که زهراوی، ضمن ارائه شکل، به موضع و شیوه کاربرد آن‌ها پرداخته است.

۳. بحث

۳-۱. داغ به منزله نشان

گاهی داغ، تنها به منزله نشان و برای اثبات مالکیت کاربرد داشت که بر بردگان یا چهارپایان زده می‌شد؛ به این ترتیب که مالک، لفظ مورد نظر یا به عبارتی نشان خود را با گذاشتن فلز داغ بر عضوی از بدن چهارپا یا برده حک می‌کرد. در ادب فارسی از این نوع داغ با ترکیباتی چون داغ بندگی، داغ غلامی، داغ عشق، داغ هجر و ... یاد شده است.

بر رخ هر کس که نیست داغ غلامی او
گر پدر من بود دشمن و اغیارم اوست
(مولوی، ۱۳۴۶: ۱۸۷)

به پیشانی جانان داغ مهرش
کسی بی داغ مهرش در قران کو
(همان، ۳۴۳)

در *الکامل* ابن اثیر (۱۳۷۱: ۱۳/ ۱۹۹) آمده است که کثیر در آغاز سال ۹۶ق پس از فتح کاشغر، غنایم بسیاری به دست آورد و اسیران گرفت و بر گردن اسیران داغ گذاشت [تا شناخته شوند].

در همین راستا برای اثبات مالکیت بر بندگان و نیز تمایز آنان از بردگان دیگر ارباب، بر عضوی از بدن آن‌ها داغ می‌زدند که شواهد این امر را در متون تاریخی، ادبی و فرهنگ عامه می‌توان یافت. در واقعهٔ بئر معونه، عمرو بن امیه اسیر شد و عامر بن طفیل چون دانست که او از قبیلهٔ ضمّر است، پیشانی او را به‌عنوان غلام و اسیر داغ نهاد (طبرسی، ۱۳۶۰: ۴/ ۳۳۸).

وجود داغ بر بدن حیوان یا برده، مانع از دست‌اندازی دیگران بر او می‌شد؛ به عبارتی دیگر، این علامت نوعی مصونیت از سرقت و تصاحب اغیار را فراهم می‌کرد. ابن بطوطه (۱۳۷۶: ۱/ ۴۷۲) در شرح مشاهدات خود، از امنیت شهر قندوس (قندوز) سخن گفته و آن را مرهون احکام شدید حاکم این شهر دانسته و آورده است که در پی مجازات سخت دزدان، مردم نام خود را بر ران اسب داغ می‌کنند و او را بدون شبان و نگهبان، رها می‌نمایند، بی‌آنکه دزدان جرئت تعرض بر چهارپایان آنان را داشته باشند.

در ادب فارسی نیز شاعران بسیاری از اصطلاح داغ در اشعار خود بهره برده‌اند:

جان نقش رخ تو بر نگین دارد دل داغ غم تو بر سرین دارد

(انوری، ۱۳۴۰: ۵۰۷)

نام خود داغ کرد بر رانش داد سرهنگی بیابانش

هر که زان گور داغدار یکی نده بگرفتی از هزار یکی

چون که داغ ملک بر او دیدی گگرد آزار او نگر دیدی

(نظامی گنجهای، ۱۳۸۴: ۶۹)

داغ تو داریم و سگ داغدار می‌نپذیرد شهبان در شکار

(همان، ۱۵)

کس خریدارم نمی‌گردد که دارم داغ تو زان همی‌آیم، برت چندان که می‌رانی مرا

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۹)

او را که داغ توست نیارد کسی خرید
آن کو شکار توست کسی چون کند شکار
(مولوی، ۱۳۴۶: ۴۵۲)

در *فتوح البلدان* نقل شده که یزید بن ابی مسلم، والی یزید بن عبدالملک، در افریقیه و مغرب در ۱۰۲ق روی دست نگهبانان بربر خود لفظ «حرسی» را داغ زد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۲/۳۳۲).

روی چو مهت پیش چراغ اولی تر
روی حبشی کرده به داغ اولی تر

(مولوی، ۱۳۳۶: ۳۹۳)

در فرهنگ عامه، دامداران برای تمایز دام‌هایشان از دام‌های دیگران در گله، اقدام به نشانه‌گذاری آن‌ها قبل از ۶ ماهگی می‌نمایند و به این منظور، نشان ویژه خود را به صورت داغ بر بدن دام می‌گذارند و این نشان معمولاً به صورت هلالی بر بالای بینی حیوان یا دایره‌مانندی بر بناگوش آن نقش می‌بندد. در این نوع داغ- که در زبان عربی به آن «حظام» گفته می‌شود- موی محل داغ می‌سوزد و هرگز مویی جایگزین آن نمی‌شود. پیرو چنین رفتاری است که برای رعایت حقوق حیوانات، روایاتی مبنی بر ناپسندی این امر نقل شده است. در کتاب *آفرینش و تاریخ* آمده است که پیامبر^(ص) بر گله گوسفندان عبد قیس گذشت و ایشان مشغول داغ‌زدن بر چهره گوسفندان بودند. پیامبر^(ص) ایشان را از این کار بازداشت و فرمود که بر گوش آن‌ها علامت بگذارند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۷۴۵/۲). در اسلام از داغ‌نهادن بر چهره حیوان نهی شده و در صورت ضرورت و نیاز، داغ‌نهادن بر گوش حیوانات توصیه شده است (مقیمی، ۱۳۸۵: ۱۹۲) و شیخ طوسی در این باره توصیه می‌کند که بر قوی‌ترین و سخت‌ترین موضع بدن- که عاری از پشم و موی باشد- داغ نهند تا به حیوان آسیبی نرسد (همان، ۱۹۳).

در متون دینی از جمله *قرآن* مجید نیز به مسئله داغ اشاره شده است: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (توبه/۳۵). (در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند، (و به آن‌ها می‌گویند): این

همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!.

در این آیه از داغ به‌عنوان ابزاری برای شکنجه زراندوزان سخن رفته است.
«إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ» (قلم/۱۵/۶۸-۱۶).
(هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های پیشینیان است!»)
(ولی) ما به‌زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهمیم!.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مرسوم‌ترین جای داغ‌زدن، پیشانی بود و این نوع داغ به‌منزله نشان به‌کار گرفته می‌شد. افزون‌بر پیشانی، بر سُرین (کفل)، ران، بالای بینی، گردن و شانه نیز داغ زده می‌شد و ادب فارسی و متون تاریخی گواهانی عادل بر این ادعا هستند. فرخی سیستانی (۱۳۷۱: ۴۴) در قصیده‌ای که در وصف داغگاه امیر ابوالمظفر چغانی سروده، به اعضای داغ‌شونده چنین اشاره می‌کند:

هر کره کاندر کمند شصت بازی درفکند. گشت داغش بر سرین و شانه و رویش نگار
در آثار البلاد حکایتی نقل شده، مبنی بر اینکه فقیهی قزوینی و از علمای سنت - که مردم شهر ارادت بی‌چونی به او داشتند - به این بهانه که یکی از شیعیان قصد جان او را داشته، پیروان خود را به ترک قزوین تهدید می‌کند و بازگشت خود را به این امر مشروط می‌کند که با آهن، مهر ابوبکر و عمر را بر پیشانی شیعیان داغ‌زند و چنین می‌کنند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۷۲).

زرین کوب (۱۳۵۵: ۳۵۷) درباره اهل ذمه در اوایل دوره اسلامی آورده است:
ذمی‌ها که جزیه و خراج می‌پرداختند، البته در پناه مسلمانان بودند. با این همه، از بسیاری جهات قیود بسیار بر آن‌ها تحمیل گشته بود. زی و جامه‌شان از زی و جامه مسلمانان جدا بود. در آغاز فتح اسلام، بر پیشانی‌شان داغ می‌نهادند ... تا از دیگران شناخته باشند.

در فرهنگ عامه و ادب فارسی، در کنار داغ از عملی به نام «دُروش» نیز یاد شده است. در لغت‌نامه دهخدا/ داغ دروش معادل داغ درفش است و آن داغی دانسته شده است که برای امتیاز چهارپایان و ستوران با درفش گداخته بر اندام آنان پدید می‌آورند:

به موسمی که ستوران دروش داغ کنند ستوروار بر اعدا نهاد داغ دروش

(ر.ک: ذیل «دروش»)

در این نوع، افزون‌بر گذاشتن داغ بر عضوی از بدن مجرم، برده یا حیوان، در گوش یا بینی او نیز شکافی ایجاد می‌کنند و گاه ممکن است که برای تمایز بیشتر [چنانچه مقصود نشان‌گذاری باشد] بخشی از داخل گوش یا بینی او را بریده و جدا سازند. در کتاب آفرینش و تاریخ آمده است اگر با گواهی سه عادل، اتهام دزدی بر کسی اثبات شود، گوش و بینی او را می‌برند و این کار را «دُرویش» می‌خوانند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/ ۸۸). مترجم کتاب با استناد به نظر احمد تفضلی در پانوشته همان صفحه آورده است که این کلمه باید «دروش» باشد و دامداران برای تشخیص بره‌های خود از دیگر مالکان، بعد از تولد، برشی مخصوص در گوش آن‌ها ایجاد می‌کنند و هر کس شکل برش مخصوصی دارد، شکلی که گوش دام‌های بزرگ خود را نیز در کوچکی به همان صورت برش داده‌اند. نویسنده این مقاله بنابر مشاهدات خود، اذغان می‌دارد که دروش مختص بره نیست، بلکه بزغاله‌ها را نیز شامل می‌شود و دامداران پیش، پس یا قسمت پایین گوش دام کوچک را به صورت دایره، نیم‌دایره یا مثلثی برش می‌دهند؛ یعنی یک نیم‌دایره یا مثلث از درون گوش او بیرون می‌آورند.

۲-۳. داغ به منزله درمان

اگرچه داغ در لغت فارسی، مفهوم و معنای نشان پیدا کرده و به صورت ترکیباتی همچون «داغ ننگ»، «داغ بندگی» و «داغ غلامی» و ... بیشتر به این معنا به کار رفته است، اما در گذشته یکی از کاربردهای فراوان آن در پزشکی، به‌ویژه درمان زخم‌ها، و

به معنای قرار دادن فلز یا شیء گداخته بر محل زخم یا عضو بیمار بوده و این شیوه آخرین راه درمان شناخته می‌شده است.

پیشینه این روش که آن را در زبان عربی «حسم الداء» (خسروی حسینی، ۱۳۷۵: ۴۸۹/۱) (از بین بردن اثر بریدگی و درد با داغ کردن برای جلوگیری از خونریزی) می‌نامیدند، به صورت دقیق پیدا نیست، اما نظر به تاریخچه کشف آتش و حضور مؤثر آن در زندگی بشر، ریشه‌ای بسیار کهن و تاریخی دارد و جایی که درمان با غذا، مرهم و دارو کارگر نمی‌شد، به تعبیر خاقانی «داغ آهنین»^۱ آخر دواي دردها بود که در زبان عربی از این عمل به «کی» و ابزار آن «مکواء» و زنده داغ، «کواء» یاد می‌شود. در کتاب *دینکرد* - که دائرةالمعارفی از دانش‌های کهن در ایران است - از شش شیوه درمان^۲ سخن رفته که یکی از آنها «آتش درمانی» است. در این شیوه، پزشک با نیروی آتش و تفتاندن تن در پی زدودن تباهی و زهرناکی بیماری است (آذرفرینغ، ۱۳۸۱: ۱۵۷). در *بحارالانوار* در متون دینی دوره اسلامی در این باره چنین آمده است: «عن أبي عبدالله عليه السلام قال: طِبُّ الْعَرَبِ فِي خَمْسَةٍ: شَرْطَةُ الْحِجَامَةِ وَالْحُقْنَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْقَيْءُ وَالْحَمَّامُ وَ آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ» طب عرب در پنج چیز است: حجامت کردن و حقنه کردن و سعوط (دارو در بینی ریختن) و قی کردن (استفراغ کردن آنچه در معده است) و حمام کردن و داغ کردن که آخرین روش درمان است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۲/۶۲).

«طِبُّ الْعَرَبِ فِي سَبْعَةٍ: شَرْطَةُ الْحِجَامَةِ وَالْحُقْنَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْقَيْءُ وَ شَرْبَةُ عَسَلٍ وَ آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»: طب عرب در هفت چیز است: حجامت کردن، حقنه کردن، حمام کردن، سعوط کردن، قی کردن، عسل خوردن و داغ کردن که آخرین روش درمان است. ملاحظه می‌شود که در روایات نیز، داغ به‌عنوان آخرین چاره درمان شناخته شده است (همان، ۵۰۳/۳۱).

در دوره اسلامی، سید اسماعیل جرجانی، ابوبکر ربیع اخوینی و زهراوی سه تن از طبیبانی هستند که بیش از دیگران به این شیوه درمانی پرداخته‌اند و برای پرهیز از اطاله کلام تنها به نظریه‌های درمانی این سه پزشک در حوزه داغ اشاره می‌شود.

جرجانی، گفتار ششم از کتاب دهم *ذخیره خوارزمشاهی* (۱۳۵۵: ۶۰۲-۶۰۳) خود را در ۱۲ باب به شیوه درمانی داغ کردن، منافع این روش و معرفی ۱۶ بیماری اختصاص داده است که به این شیوه درمان می‌شوند؛ بیماری‌هایی چون چشم‌درد، جذام، آب‌ریزش چشم، موی اضافه بر آمدن بر چشم، زخم گوشه چشم، خُراج، بیماری سُرُز، استسقا، ضعف معده، بیرون آمدن استخوان بازو از کتف، سستی بندگاه سرین، عرق النساء، فتق... وی فایده داغ را در خشکاندن رطوبت‌های زائد و بد در اندام‌هایی می‌داند که در صورت تداوم، اندام را تباه و بیماری را تشدید می‌نمایند.

ابوبکر ربیع اخوینی در بخش‌های پراکنده‌ای از *هدایة المتعلمین* در موارد بسیاری به داغ‌درمانی به‌عنوان آخرین راه درمان اشاره کرده است و این روش را برای درمان بیماری‌هایی چون نزله (نوعی سردرد)، دندان‌درد، بواسیر، فتق، زخم سرون، برص، زگیل، خراج، خوره، مالیخولیا، زکام و بیماری طحال توصیه کرده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

«اگر بتواند بر میان سر داغ کند و اگر گِلِ اَرمنی به‌کار دارد نزله بایستد» (۱۳۷۲: ۱۳۶).

«... و اگر این همه بکنی و بهتر نشود و درد ننشیند، دندان را بیاید کندن یا داغ باید

کردن» (همان، ۱۵۵).

... طلی الخردل بگیرد سبندان و بکوبد و انجیر را بپزد تا چون گِل گردد، آنگاه

نیمانیم کند انجیر و سبندان، و باز قرص کند، چون به کار آید، بساید و با انگبین

جمع کند و بسر بر کند تا آبله گردد اگر نزله نایستد داغ باید کردن (همان، ۱۶۲).

«... باشد که بر طحال حجامت کنند و داغ کنند تا جذب کند مایع‌ها را به سوی

طحال و از سر معده باز گردد و آنجا رود» (همان، ۱۸۸).

اگر ... پوست بیضه فراخ شود، اکنون اینجا امعا فرود آمده باشد یا باد یا آب یا آماس بود، ... و اگر آب باشد بیاید گشادن تا آب بیرون آید و آنگاه آن جای را که آب به وی فرود آمده باشد داغ کنند که اگر نکنند دیگر باره فرود آید (همان، ۲۷۵).

در «درمان ریش سرون ... اگر این همه کردی و درد نشست، اکنون داغ باید کردن و داغ بر کردار حلقه‌ای باید، بدان اندازه که درد می‌کند و چندان‌ی که آن استخوان را که رمانه‌الفخذ می‌خوانی گرد اندر گیرد، و چندان‌ی داغ باید کردن به گوشت رسد» (همان، ۲۸۲).

«اگر این آرخ (زگیل) بسیار نبود ... یا به آتش داغ کند تا بسوزد یا برکشدهش از بن» (همان، ۲۹۷).

«اگر ریش کند ... و درمان آن دشوار باشد اگر بتواند آن اندام را ببرد و داغ کند» (همان، ۳۰۲).

و در درمان خراج گفته است:

... و درمان کندهش به اقراص اندروماخس با پوست انار به سرکه بپزد یا مازو به سرکه بپزد یا زاج سفید بساید و برنهد، اگر باز ایستاد و الا و به اقراص فلدفیون درمان کند، اگر به شد به این و الا داغ باید کردن چون به این قرص به نشود (همان، ۳۰۲).

« ... اگر به جایی دیگر، زخم، سیاه شود و گنده شود، به شتاب و داغ کن به آتش» (همان، ۳۰۹).

بدگمان گشتن و از خویشتن ناامید گشتن از علامت مالیخولیا بود، چون کسی پیش چشم خویش خیالات بیند چون موی و مگس و پشه علامات آب فرود آمدن باشد به شتاب و درمان او بکن تا آب فرو نیاید، دایم زکام و نزله آمدن از او بیم سل و تنگی نفس باشد اندر باید یافتن به شراب خشخاش و مالیدن سر بر کوه‌های درشت و طلای سبندان برنهادن به سر و داغ کردن بر درزهای سر (همان، ۳۷۴).

ابوالقاسم زهراوی، پزشک نیمه دوم قرن چهارم هجری، بخش سی‌ام کتاب خود، *التصریف لمن عجز عن التألیف* را به داغ و ابزارهای آن، جراحی و شکسته‌بندی اختصاص داده است. باب اول این اثر، شامل ۵۶ فصل در سوزاندن و داغ کردن است و شاید بتوان حاصل کار این پزشک را مفصل‌ترین پرداخت درباره داغ‌درمانی در میان آثار اطبا مسلمان در عصر کهن دانست که از داغ، برای درمان میخچه و زگیل، زهدان و معده استفاده می‌شود. حُسن دیگر اثر این پزشک عالی‌قدر، ارائه شکل ابزارهای مورد نیاز برای هر نوع داغ است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، چنانچه عضو آسیب‌دیده درمان‌پذیر نباشد، ابتدا عضو آسیب‌دیده را با کاردرمانی برش داده و سپس محل برش را داغ می‌کنند، شبیه آنچه ابن‌سینا در درمان گزش مار سمی توصیه می‌کند. وی در کتاب *قانون* (۱۳۶۴: ۲/۵۵)، مارها را از نظر خطرناکی سم به سه دسته تقسیم می‌کند و گروه نخست را مارهایی بسیار خطرناک می‌شمارد که فرد گزیده‌شده به وسیله آن‌ها در مدت سه ساعت جان خواهد داد و چاره آن است که اندام مسموم سریع بریده شود و یا فوراً داغ آتشین بر محل گزش گذاشته شود.

همچنین داغ به‌عنوان آخرین درمان و به تعبیر حافظ «آخرالدوا» تجویز و توصیه شده است. این شیوه درمانی در ادب فارسی شواهد بسیار دارد و بارزترین مورد آن - که به‌منزله درمان به ذهن متبادر می‌شود - بیت «به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می / علاج کی کنمت آخر الدواء الکی» حافظ است. «آخر الدواء الکی» رسم و اصطلاحی پزشکی است که صورت اصطلاحی آن، بدین‌گونه از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده است. در درمان زخم‌های شدید - که چاره‌ای کارساز نبود - به داغ‌کردن متوسل می‌شدند و برای پرهیز از عفونت، محل زخم را داغ می‌کردند.

اعراب جاهلی هنگام ناتوانی در درمان بیماری‌ای به داغ «کی» متوسل می‌شدند. از این‌رو، «آخر الدواء الکی» مثل سائر گردید. «کی» در واقع سوزاندن موضعی کوچک از تن با آهنی سرخ‌شده از آتش بود که بعد از این عمل، موضع مذکور برای

فروکش کردن آماس باز گذاشته می‌شد و جاهلیان بر این باور بودند که اسباب بیماری، همراه با چرکی که از موضع داغ بیرون می‌آید، خارج می‌شود (الذاکری، ۱۴۱۸: ۴۱). در امثال عرب، در کتبی چون *جمهرة الامثال*، *آخر الدواء الکی* (ابی هلال عسکری، ۱۴۰۸: ۸۲/۱) به این رسم اشاره شده است.

در ادب فارسی در موارد پرشماری، از درمان زخم با داغ به‌عنوان تنها راه علاج، سخن گفته شده است:

در دهان دار تا بود خندان هر کجا داغ بایدت فرمود	چون گرانی کند بکن دندان چون تو مرهم نهی ندارد سود (نصرالله منشی، ۱۳۵۶: ۲۲۲)
گر کنم خیره از نه خود سوزم زانکه داغ آهنین آخر دوی دردهاست	گفته‌اند آخر الدوا الکی (انوری، ۱۳۴۰: ۲۵۶)
ز آنکه داغ آهنین آخر دوی دردهاست	ز آتشین آه من آهن شد بر پای من (خاقانی، ۱۳۳۸: ۳۲۲)
روی نه بر خاک گرم و خاک کوی	زانکه هر مجروح را داغ است روی (عطار، ۱۳۸۳: ۳۸۰)
چون تو می‌بینی جراحی روح را	داغ نیکوتر بود مجروح را (همانجا)
گر تو مجروحی دم از عالم مزن	داغ می‌نه بر جراحی، دم مزن (همانجا)
اگر تو جور کنی جور نیست تربیت است	و گر تو داغ کنی داغ نیست درمانست (سعدی، ۱۳۸۵: ۳۶۶)
سعدی اگر زخم خوری غم مخور	فخر بود داغ خداوندگار (همان، ۴۶۰)
جایی که داغ گیرد دردش روا پذیرد	آنست داغ سعدی کاول نظر نهادی (همان، ۵۶۶)

چون سینه و جگر و دل مرا به جوش در آمد
طیب عشق تو فرمود داغ و فصد و حجات
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۵۵)

دوا زهر ملامل بود خوردم
علاج آخرین داغ است کردم
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۶: ۷۰۷)

علاجی نیست غیر از داغ زخم خاکساران را
که چاک جاده یکسر بخیه نقش قدم دارد
(بیدل دهلوی، ۱۳۴۱: ۴۸۳/۱)

علاج ایران نبود جز اینکه صاعقه است
به شعله محو کند کاخر الدوا الکی
(بهار، ۱۳۶۸: ۵۸۵/۱)

شیوه داغ‌درمانی در متون تاریخی نیز شواهد بسیار دارد. در **تاریخ طبری** آمده است که پیامبر^(ص) اسعد بن زراره را به سبب بیماری‌ای که داشت، داغ کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۹۳۰/۳).

در **المغازی** آمده است: عبدالله فرزند عبدالله بن ابی - که در جنگ احد مجروح شده بود - تمام شب بیدار بود و زخم‌های خود را داغ می‌کرد (واقعی، ۱۳۶۹: ۲۲۹).
زوایی علوی به دست محمد بن طاهر گرفتار شد. بنا به فرمان موفق، خلیفه عباسی، دست و پای او را به خلاف یکدیگر بریدند و محل زخم را داغ کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۶۳/۱۵).

در **الکامل** (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۲۵/۱۰) آمده است زمانی که برک معاویه را زخمی کرد، ساعدی پزشک برای نجات او دو پیشنهاد ارائه کرد: ۱. پاره آهن داغ به محل ضربت شمشیر فرو برد. ۲. شربت نجات بخش اما قاطع نسل (عقیم‌کننده) به او بدهد و معاویه به واسطه دردناکی راهکار اول، راه دوم را برگزید. در **تفسیر طبری** نیز این ماجرا گزارش شده با این تفاوت که در آنجا به سبب زهر آلود بودن شمشیر فقط داغ توصیه شده است^۳ (طبری، ۱۳۵۶: ۱۳۷۱/۵).

ابن بطوطه (۱۳۷۶: ۳۴۳/۲) از تاجری حاج‌زبان، نام می‌برد که مار انگشت سبابه دست راست او را گزید و مایه درد شدیدی شد، لذا دستش را داغ نهادند.

ابن خلدون (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱۹/۲) می‌نویسد دست راست زیاد، والی معاویه در عراق، در سال ۵۳ق به طاعون دچار شد و طبیبان، بریدن دست و داغ کردن آن را تنها راه چاره دانستند. همچنین وی می‌نویسد بعد از تولد نوزاد، اتصال ناف به رحم را قطع کرده و محل جراحی را به وسیله داغ کردن یا دیگر انواع درمان مرهم می‌نهند (همان، ۸۱۹/۲).

همان‌گونه که ملاحظه شد، مرسوم‌ترین شکل داغ‌درمانی، قراردادن فلز گداخته بر زخم بود. شکل دیگر این شیوه درمانی، استفاده از روغن داغ بوده است. در *سلسله‌التواریخ و مروج‌الذهب* درباره میزان و شرط قمار آمده است که در بازی نرد، مردمان بی‌چیز و بی‌باک بر سرانگشتان خود شرط می‌بندند و فرد برنده، با تبری تیز انگشت بازنده را قطع می‌کند و بازنده بلافاصله سرانگشت قطع شده را در روغن جوشان و داغ کنجد یا گردو فرو می‌برد تا زخم آن به هم برآید و خونریزی متوقف شود. نویسنده در پایان اذعان می‌دارد که قماربازان این نوع قمار را در حالی رها می‌کنند که تمام انگشتان دو نفر قطع شده است (سیرافی، ۱۳۸۱: ۱۲۹؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۳۷۲/۱). پای عروۀ بن زهیر به خوره مبتلا شده بود که برای درمان، آن را بریده و داغ کردند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۷۸۲/۲).

در پزشکی عامیانه، برای جلوگیری از ابتلای بزغاله‌ها به سل و سرماخوردگی، پوست انجیر کوهی را با شیر میش می‌جوشانند و گوش چپ بزغاله را تا نیمه در شیر جوشان فرو می‌برند. در پی این عمل گوش بزغاله به مرور خشک شده و از نیمه می‌افتد، اما به امراض مذکور دچار نمی‌شود.^۴

نوع دیگر داغ‌درمانی که در طب عامیانه رواج دارد، استفاده از آهک داغ برای درمان بیماری عفونی «تب برفکی» (در فرهنگ عامه: طبقه) در دام‌هایی است که کف سم (کفشک‌ها) آن‌ها به سبب عفونت، دچار التهاب، زخم و خوردگی شده و لنگ شده‌اند. در این روش دام‌های بیمار و گاه برای پیشگیری، دام‌های سالم را نیز از درون آهک

داغ عبور می‌دهند؛ بدین ترتیب، سوزندگی آهک، زخم‌های سم دام را به هم آورده و مانع از تداوم عفونت می‌گردد و دام‌های سالم را نیز از احتمال ابتلا مصون می‌سازد. داغ تنها برای درمان زخم به‌کار نمی‌رفت. در *فتوح البلدان* درباره قیس بن هبیره مکشوح آمده است که او را به این دلیل مکشوح (کشاح: داغ پهلوی) می‌گفتند که کمر او را به سبب دردی که داشت، داغ کرده بودند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۵۳/۲).

طبری (۱۳۷۵: ۶۷۴/۱۵) درباره شکنجه یکی از قرمطیان آورده است که او را ابتدا دوایست تازیانه زدند، سپس دو دست و پایش را بریدند و داغ کردند و گردنش را زدند.

زرین‌کوب (۱۳۵۵: ۱۰۰) در داستان خروج عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بر حجاج آورده است:

در این حادثه بیشتر کسانی که به یاری ابن‌اشعث و به دشمنی حجاج برخاستند، فقها و جنگیان و موالی بصره و عراق بودند. حجاج آنان را به‌سختی شکنجه داد. موالی را پراکنده کرد و هر کدام را به قرای خود فرستاد و بر دست هر یک، نام قریه‌ای که او را بدانجا می‌فرستاد، نقش داغ نهاد.

۳-۳. داغ‌درمانی در فرهنگ عامه

مردم عامه در زمینه طبابت دانش‌ها، رسوم و آداب ویژه‌ای دارند که ممکن است برخی از این دانش‌ها با یافته‌های علمی امروزی انطباق نیابد. آنان به واسطه دوری از مراکز درمانی، در دسترس نبودن امکانات دارویی، انس با طبیعت و استمدادهای چندمنظوره از اشیاء و پدیده‌های پیرامون خود، روش‌های درمان خاصی دارند. یکی از این روش‌ها، استفاده از داغ است که نمونه‌های اندکی از آن‌ها در مقاله مطرح شد و در ادامه به صورت مفصل‌تر به موارد بیشتری از باورها و رسوم طبی عامیانه در عرصه داغ‌درمانی می‌پردازیم:

برای رفع میخچه روی پا، آن را با فلز گداخته داغ می‌کنند (صرفی، ۱۳۹۱: ۱۴۰). برخی روستاییان کرمان، به جای فلز گداخته، از فضله (پشکل) یک‌سال مانده گوسفند استفاده می‌کنند و آن را داغ کرده و روی میخچه یا زگیل می‌گذارند و سریع برمی‌دارند. برای درمان درد دندان، فلزی مفتولی‌شکل را داغ کرده و با آن، شکاف دندان را داغ می‌نمایند.

برای درمان سردردهای مداوم، قسمت میانه سر را با مهره‌ای از جنس عقیق داغ می‌زنند، به گونه‌ای که افزون بر مو، پوست سر نیز در آن نقطه می‌سوزد. برای بهبود شکستگی سر و نیز محل ختنه کودکانی که به تازگی ختنه شده‌اند، پارچه‌ای نخی را آتش زده و خاکستر آن را بر روی زخم می‌گذارند. در تداول عامه، دو طرف سر را دو شاخ سر می‌گویند و چنانچه موها در هر دو قسمت، پیچ‌خورده باشد، این وضعیت را شوم می‌دانند و برای رفع نحوست، یکی از پیچ‌ها را با داغ کردن محو می‌کنند.

برای رفع اسهال‌های مکرر اطفال و نیز برای به راه افتادن آن‌ها کمر طفل را داغ می‌کنند.

در قدیم، بچه‌هایی را که به دنیا می‌آمدند و خیلی مریض می‌شدند یا خیلی گریه می‌کردند [برای رفع این عوارض] داغ می‌کردند. داغ، بیشتر بر روی پیشانی (جایی که مو می‌روید) یا وسط سر بوده است (همان، ۱۲۳).

وقتی که کودک، زیاد ناآرامی می‌کند، می‌گویند شیطان در پوست او رفته، یعنی کودک در اتاق تنها مانده و شیطان به او آزار و اذیتی رسانده است. برای اینکه کودک آرام بگیرد او را داغ می‌کنند (همان، ۱۲۸).

برخی روستاییان کرمان برای جلوگیری از شب‌ادراری، کمر کودکان را داغ می‌کنند. همچنین محل نیش‌زدگی را با چاقو یا تیغ شکاف می‌دهند، یا با زغال می‌سوزانند (همان، ۱۴۰).

برای جلوگیری از بوی بد دهان، سردرد، آبریزش بینی و چشم، سرماخوردگی‌های مداوم و قرمزی چشم در بزرگسالی، قبل از چهل‌روزگی سه مرتبه دو طرف سر، دو شقیقه و پس سر کودک را داغ می‌کنند. بچه‌های کوچک اگر سر یا گوش خود را بخاراند، می‌گویند باد سرشان تند است و باید داغ شوند؛ به این صورت که یک مهره عقیق را که به سوزن یا سیمی متصل است، درون آتش منقل می‌گذارند، بعد از داغ شدن سوزن و سرخ شدن، آن را از آتش بیرون آورده و روی پیشانی و فرق سر گذاشته و برمی‌دارند و جای این داغ روی سر می‌ماند (همان، ۱۱۷).

با توجه به فرهنگ عامه روستاهای کرمان، می‌توان افزود که دُرُوش افزون‌بر کاربرد در زمینه نشان، گاه برای درمان نیز به کار گرفته می‌شود. برای درمان برخی بیماری‌های دامی همچون «نهاز» و گاه جنون، دو گوش گوسفند را به طور عمودی تا انتها چاک می‌زنند تا خون کثیف و اضافه دفع شود و این نوع دروش را در اصطلاح چهارگوش کردن می‌نامند. افزون‌بر این، در گذشته، گاه پیش می‌آمد که فرزندان یک مادر مدتی کوتاه پس از تولد فرزند از دنیا می‌رفتند، در چنین وضعیتی، بقای کودک تازه‌به‌دنیاآمده را به دروش کردن او (بریدن لاله گوش) و خوراندن آن به مادر می‌دانستند.

بیماری که کم‌درد و پادرد شدیدی داشته باشد، برای درمان او مراسمی به اسم داغ پوست انجام می‌دهند و برای این کار، ابتدا گودالی به عرض یک متر می‌کنند و بعد، داخل آن هیزم می‌ریزند و آتش روشن می‌کنند و بعد روی این آتش را با خاک می‌پوشانند تا هیزم‌ها خاکستر شود. بعد بزی می‌کشند و پوست بز را در حالی که هنوز گرم است، تن بیمار می‌کنند. بعد بیمار را به پشت، روی خاکسترهای گرم می‌خوابانند و قسمتی از بدن را که هنوز درد دارد، داغ می‌کنند (همان، ۱۲۱).

محل زخم حاصل از گازگرفتگی گرگ را سنگ‌داغ می‌کنند؛ به این ترتیب که سنگی نازک و تخت به اندازه محل زخم را داغ کرده و به صمغ بنه آغشته می‌کنند و بر روی زخم می‌چسبانند. به تدریج که زخم التیام می‌یابد، سنگ از پوست جدا می‌شود. در بعضی موارد که اعتقاد دارند باد سر خیلی تند است، افزون‌بر داغ‌کردن، تیغ هم می‌زنند؛ به این صورت که ابتدا پشت گوش و جلوی سر را تیغ می‌زنند و بعد از اینکه خون جاری شد، داغ می‌کنند (همان، ۱۲۲).

ذکر این نکته نیز ضروری است که همچون بسیاری از جنبه‌های پزشکی که در دوره‌هایی از تاریخ ایران به دام خرافات و ناآگاهان بی‌تخصص افتاده بود، داغ‌درمانی نیز از این قاعده برکنار نماند و گاه ناآگاهانی یافت می‌شدند که بی‌خبر از حقیقت این شیوه و گاه با سوءاستفاده از معتقدات و باورهای دینی، در این عرصه به طبابت و تجویز می‌پرداختند. نمونه آن، ماجرای است که در کتاب *حاجی بابای اصفهانی* نقل شده است:

... درد عجیبی کمرم را گرفت و زمین‌گیرم کرد که طبیب دردم، استراحت در آن گوشه مقبره بود. درد کمرم به نوعی شدت کرد که زمین‌گیر شدم و به جست‌وجوی طبیب افتادم. معلوم شد که در سمنان کسی که مظنه طبابت به او رود، دو کس است: دلاکی و نعل‌بندی. دلاک به خون‌گیری و دندان‌کنی و شکسته‌بندی مشهور بود. نعل‌بند به حکم سررشته در بیطاری در معالجه انسانی نیز مداخله می‌کرد. گیس سفیدی دیگر یعنی فرتوتی پرگوی و کم‌شنو بود ... هر سه متفق بر اینکه این درد کمر از سرماست و چون گرما ضد سرماست، پس او را علاجی جز داغ نیست. نعل‌بند را به جهت آشنایی به آهن، جراح قرار دادند. جراح زنبیلی زغال با دم و سیخی چند بیاورد و در گوشه مقبره سیخ‌ها را سرخ کرد. بعد از آن مرا وارونه انداخت و با آداب هرچه تمام‌تر به عشق چهارده معصوم، چهارده جای کمرم را داغ کرد. وقتی که داغ‌سوز سیخ‌های سرخ را به گرده من چسبانید و من از ته دل نعره و فریاد برمی‌آوردم، حاضران دهنم را می‌گرفتند که صدا در میاور که خاصیتش باطل می‌شود. خلاصه تک‌وتنها در آن گوشه افتادم و از ترس

بی‌پرستارماندن پای بیرون ننهادم. مدت‌ها طول کشید تا جای داغ‌ها به (بهبود یافت) شد و من بهبودی یافتم (موریه، ۱۳۵۴: ۱۵۱-۱۵۲).

نتیجه‌گیری

بشر کهن برای حفظ جان و تعلقات خویش، ناچار از اندیشیدن و کوشش بود تا بدین طریق و با خلق ابزارهایی بتواند با غلبه بر آسیب‌های گوناگون، بقای خود و متعلقاتش را تحکیم بخشد. از جمله این ابزارها، داغ بود که بشر کهن با به‌کارگیری آن در هر دو عرصه نشان و درمان، هم به اثبات مالکیت خویش بر متعلقاتش می‌پرداخت، هم با توسل به داغ- که آخرین درمان بود- بقای خود یا مطلوباتش را تقویت می‌کرد. او با داغ‌گذاشتن بر حیوانات و بردگان خود، درازدستی اغیار را از اموال خویش کوتاه می‌کرد و با به‌کارگیری داغ در عرصه درمانی، جلو پیشرفت و تشدید بیماری را می‌گرفت. اگرچه در این باره، داغ‌کردن زخم برای پیشگیری از عفونت، بسامد بیشتری داشت، اما در درمان بیماری‌های متنوع دیگری نیز- از سردرد گرفته تا کمردرد و چشم‌درد و دررفتگی استخوان- به‌کار گرفته می‌شد و فصل مشترک هر دو گونه کاربرد (نشان و درمان)^۵ تقویت بقای بشر بود و آدمی چه با تثبیت مالکیت و چه تقویت تندرستی خود، برای تحکیم بقایش گام برمی‌داشت و فرهنگ عامه، متون تاریخی و ادب فارسی شاهدانی گویا بر این واقعیت‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در تأثیرگذاری داغ، نوع فلز به کاررفته نیز مهم بود. در *نخبة الدهر* در وصف خاصیت طلا آمده است که جای داغ طلائی، چرکین نمی‌شود (دمشقی، ۱۳۸۲: ۸۸).
۲. بنابر نوشتار کتاب *سوم دینکرد*، پزشکی شش رشته دارد که نامشان چنین است:
 ۱. اهلابی‌درمانی (= ژهددرمانی).
 ۲. آتش‌درمانی.
 ۳. گیاه‌درمانی.
 ۴. کارددرمانی.
 ۵. نیشتردرمانی.
 ۶. منتر درمانی. زیربنیادترینشان، که در جهان دیده می‌شود (؟) [یا: یافت می‌شود]، منتردرمانی است. چرایی (= دلیل) بنیادین بودنش در کار درمان، این است که

بی‌زخم و درد و رنج تن، بیماری‌ها را - با نیرنگ و افسون‌های (= ادعیه و اذکار) مَترئی - به تندی از زخم تن مردم می‌زداید.

دو دیگر (؟)، پس از گیاه‌درمانی، زیربنیادترین درمان، همان آتش‌درمانی است، چرای‌اش این است که با نیروی آتش، در کار زدودن تباهی و پوسیدگی و زهرناکی (؟) بیماری (۶) [یا: گسترش (؟) بیماری] از راه هواست، آن هم با تفتاندن تن.

در پله پایین‌تر، سه دیگر، گیاه‌درمانی جای دارد، چرای‌اش این است که زخم و رنجش از زخم و رنج کار یا بیشتر پزشکی کمتر است، زیرا با خوردن و گندزدایی گیاهینه و دیگر درمان‌هایی از این‌گونه، بیماری‌ها را از تن می‌زداید. میان کارد پزشکی و بیشتر پزشکی، بیشتر پزشکی در زینه پایین‌تری است (آذرفرنبغ، ۱۳۸۲: ۱۵۸-۱۵۹).

۳. در **تاریخ طبری** آمده که سه تن از خوارج به نام عبدالرحمان بن ملجم از قبیله کنده، برک بن عبدالله و عمرو بن بکر تمیمی که همدیگر را در مکه ملاقات کردند و با هم به مذاکره پرداختند، پس از اتمام مراسم حج، سوگند یاد کردند که امام علی (ع) و معاویه و عمرو عاص را - که به اعتقاد خوارج مسئول وضع اسفبار مسلمانان و گمراه شده بودند - با انگیزه انتقام از کشتار یارانشان در نهروان بکشند. روز کشتن را ۱۷ رمضان تعیین کردند و هر کسی به شهر مورد نظر خود رفت. عبدالرحمان به کوفه، برک به دمشق و عمرو به مصر رفتند.

۴. این مورد و موارد دیگری از آداب و رسوم فرهنگ عامه در متن مقاله که فاقد ارجاع هستند، حاصل مشاهدات نویسنده مقاله است.

۵. چنین استنتاج می‌شود که داغ در ضرب‌المثل‌ها نیز بیشتر به همین دو مفهوم نشان و درمان به‌کار رفته است: «داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود؛ داغی که توی آتش رفت معلوم می‌شود که خر می‌سوزد یا بیطار؛ داغ بر ران اسب مرده می‌نهد؛ داغ بر بالای داغ نهاد» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۹۴۴/۱). در **فرهنگ بزرگ سخن** نیز، ترکیبات داغ به صورت‌های «داغ دل»، «داغ کرده»، «داغ‌گاه»، «داغ مه خشکی و ترک پوست به ویژه لب‌ها بر اثر زخم یا آفتاب‌سوختگی»، «داغمه بستن»، «داغ نه»، «داغ‌بها»، «داغ‌پیشانی»، «داغدار» (انوری، ۱۳۸۱: ۴/۲۹۷۵، ۲۹۷۶) به‌کار رفته است.

منابع

- قرآن مجید.

- آذرفرینغ (۱۳۸۱). *دینکرد*. آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه فریدون فضیلت. تهران: فرهنگ دهخدا.
- ابن اثیر (۱۳۷۱). *الکامل*. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران: نشر علمی.
- ابن بطوطه (۱۳۷۶). *سفرنامه*. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: آگه.
- ابن خلدون (۱۳۷۵). *مقدمه تاریخ ابن خلدون*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن سینا (۱۳۶۴). *قانون در طب*. ترجمه عبدالرحمان شرفکندی. تهران: سروش.
- ابی هلال عسکری (۱۴۰۸ق). *جمهره الامثال*. به کوشش احمد عبدالسلام. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اخوینی، ابوبکر ربیع‌بن‌احمد (۱۳۷۲). *هدایة المتعلمین فی الطب*. به اهتمام جلال متینی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- انوری ابیوردی (۱۳۴۰). *دیوان انوری*. ج ۲. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اوحدی مراغه‌ای (۱۳۴۰). *دیوان*. تصحیح حمید سعادت. تهران: کاوه.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۸). *دیوان*. ج ۱. تهران: توس.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۴۱). *کلیات*. ج ۱. کابل: پوهنی مطبعه.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۵۵). *ذخیره خوارزمشاهی*. چاپ عکسی از روی نسخه‌ای خطی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرفاذقانی (۱۳۷۴). *تاریخ یمینی*. تحقیق جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی. ج ۳.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. ج ۳. به کوشش محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *دیوان حافظ*. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. به کوشش عبدالکریم جربزه‌دار. تهران: اساطیر.

- خاقانی شروانی (۱۳۳۸). *دیوان خاقانی*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.
- خسروی حسینی، سید غلامرضا (۱۳۷۵). *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*. تهران: مرتضوی.
- دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲). *نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر*. ترجمه سید محمد طیبیان. تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ذاکری، محمدفواد (۱۴۱۸ق). «الطب فی الجاهلیه». *آفاق الثقافه التراث*. ش ۱۹. صص ۳۹-۴۳.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*. تهران: معین.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵). *دو قرن سکوت*. تهران: جاویدان.
- سعدی (۱۳۸۵). *کلیات سعدی*. تصحیح کمال اجتماعی جندقی. تهران: سخن.
- سلمان ساوجی، سلمان‌بن محمد (۱۳۷۶). *کلیات سلمان ساوجی*. به تصحیح عباسعلی وفاپی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سیرافی، سلیمان (۱۳۸۱). *سلسله‌التواریخ یا اخبار الصين و الهند*. ترجمه حسین ترچانلو. تهران: اساطیر.
- صرفی، محمدرضا (۱۳۹۱). *باورهای مردم کرمان*. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *ترجمه تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- ----- (۱۳۷۱). *ترجمه تفسیر طبری*. ج ۵. تحقیق حبیب یغمایی. تهران: توس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳). *منطق‌الطیر*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- فرخی سیستانی (۱۳۷۱). *دیوان*. مقدمه و حواشی و تعلیقات محمد دبیرسیاقتی. تهران: زوار.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*. بیروت: مؤسسه الوفا.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

«داغ» از نشان تا درمان _____ علی جهانشاهی افشار

- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- موریه، جیمز (۱۳۵۴). *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در ایران*. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. به کوشش یوسف رحیم‌لو. تهران: حقیقت.
- مولوی (۱۳۶۰). *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: جاویدان.
- نصرالله منشی (۱۳۵۶). *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس (۱۳۸۴). *کلیات خمسه*. تهران: امیرکبیر.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹). *مغازی*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر دانشگاهی.
- یاقوت حموی (۱۳۸۳). *معجم البلدان*. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

